

رقابت ۳۸۰۰ اثر در اجلاس نماز

در نشست خبری بیست‌ونهمین اجلاس سراسری نماز در وزارت کشور مطرح شد



● ششمین بهمن ۱۴۰۴ | ۲۳ رجب ۱۴۴۴ | سال سی‌ونهم | شماره ۸۶۹۸

زمستان سخت برای دنیای فناوری

غول‌های فناوری جهان طی هفته‌های اخیر با تعدیل نیروی گسترده به‌ویژه در آمریکا خیرساز شده‌اند اما چه بر سر آنها آمده‌است؟



۱۲

مشارکت‌های زندگی



گفت‌وگو با مادر شهید مدافع حرم حمیدرضا اسداللهی

مشهد ندیده را زائر حرم می‌کرد

مهدیه تقوی‌زاد

روزنامه‌نگار

سال ۱۳۹۴ در حلب سوریه به شهادت رسید. منیر سادات مصطفوی، مادر شهید، با آرامش خود شهید، با آرامش خاصی صحبت می‌کند و می‌گوید: «من هنوز هم ۴ فرزند دارم، یک دختر و ۳ پسر. حمیدرضا هنوز هم کنار مان است.» حمیدرضا پسر دوم خانواده اسداللهی بود. پسری که حالا مادر مثل قبل از شهادتش با افتخار از او یاد می‌کند و می‌گوید: «هر چه از خوش اخلاقی حمیدرضا بگویم کم گفته‌ام. با همه مخصوصا با من و پدرش با تواضع و فروتنی رفتار می‌کرد. اگر یک زمانی هم از او گلایه‌ای می‌کردیم، محال بود با تندی جوابمان را بدهد.»

انگار همین دیروز بود که حمیدرضا متولد شد، ۱۵ بهمن سال ۱۳۶۳، ایام‌الله دهه‌فجر بود و همه خیابان‌ها را چراغانی کرده بودند. مادر شهید صحبت‌هایش را با این جمله شروع می‌کند و می‌گوید: «۹سال ابتدایی زندگیمان را در منزل پدر همسرم در محله «منصور» بودیم و بعد به محلل زندگی فعلی‌مان آمدیم. الان بیشتر از ۳۰سال است که در این محله هستیم و حمیدرضا هم در کوچه و خیابان‌های همین منطقه بزرگ شده و مدرسه رفته است.»

لالایی بچه‌ها، صوت قرآن بود

منیر سادات مصطفوی کمی درنگ می‌کند. انگار به سال‌های کودکی حمیدرضا فرشته باشد، می‌گوید: «در زمان بارداری و شیردهی فرزندانم تا جایی که می‌توانستم با وضو بودم. از همان نوزادی هم در خانه برایشان قرآن پخش می‌کردم تا گوش‌شان با این نوای ملکوتی آشنا شود. حمیدرضا کمی که بزرگ‌تر شد برایش بالشت قرآنی خریدم تا

زمانی که می‌خواهد بخوابد هم با نوای قرآنی بخوابد. از همان کودکی بچه‌ها را با خودم به محافل قرآنی و هیئت می‌بردم، همین‌شود که بچه‌هایم با قرآن، روضه و هیئت مانوس شده‌اند. حمیدرضا در دوران کودکی و نوجوانی همیشه همراه پدرش به هیئت و مسجد می‌رفت. اگر چه سن زیادی نداشت اما در مسجد ملکه مکتب شده بود و با وجود صدای خوبی که داشت به زیبایی اذان می‌گفت. زمانی که به سن راهنمایی

رسید در کلاس‌های درس قرآن استنادی همچون مجتبی کریمی و سیدمحمد طباطبایی شرکت می‌کرد و هم‌زمان هم به کلاس‌های حفظ قرآن می‌رفت و با تمرین قاری خوبی‌ش شد. او خواهر و برادرش را هم تشویق به حفظ قرآن می‌کرد و همین کار او باعث شد تا فرزندان دیگر هم حافظ قرآن شوند. در واقع حمیدرضا هر چه داره از معلم قرآنش آقای کریمی دارد.»

مادر انگار هنوز دلش نمی‌آید که از فعل ماضی برای فرزندش استفاده کند. انگار حمیدرضا هنوز هست و تا ساعاتی دیگر به خانه برمی‌گردد، مصطفوی می‌گوید: «هماز اول وقت حمیدرضا هیچ وقت ترک نمی‌شود، هر کجا هست و هر کاری که می‌کند، نماز اول وقت را فراموش نمی‌کند. غیر از خواندن نماز اول وقت، حمیدرضا همیشه دستبوس من و پدرش بود و احترام‌مان را در هر حالی نگاه می‌داشت. به فرزندان دیگر هم همیشه سفارش می‌کرد برای اینکه در کارهایشان موفق باشند حتما به من و پدرشان احترام بگذارند.»

خیلی زود آشتی می‌کرد

حمیدرضا هم در کودکی همانند دیگر پسربچه‌های هم‌سن‌وسالش شیطنت‌های خاص خودش را داشته اما اگر در خانه با برادر بزرگ‌تر یا خواهرش دعوا می‌کرد سریع آشتی می‌کرد و نمی‌گذاشت دعوی‌شان به چند ساعت برسد. در بازی‌هایش هم سعی می‌کرد زیر بار زور نرود و حق خودش و دیگران را می‌گرفت و اجازه نمی‌داد کسی به آنها زور بگوید. مصطفوی با بیان این صحبت‌ها می‌گوید: «اگر از دستش ناراحت می‌شدم برای مدت کوتاهی قهر می‌کردم اما حمیدرضا می‌آمد دست و پایم را می‌بوسید و عذرخواهی می‌کرد تا زود آشتی کنم.» منیر سادات گریزی هم به درددل‌هایی می‌زند

ناراحت می‌شد، به من می‌گفت: برایم دعا کن بتوانم این ناراحتی را از دلم بیرون کنم یا اگر مشکلی داشت به من می‌گفت مادر! تو سیدی و دعاهايت دخور ندراد بر ايم، روضه پنج‌تن نذر کن تا مشکلم برطرف شود.»

سفر به مناطق محروم

منیر سادات مصطفوی با بیان خاطراتی از کودکی حمیدرضا می‌گوید: «حمیدرضا؛ همان همان کودکی علاقه زیادی به شهید داشت. همان زمان که عمویش در جبهه شهید شد، خیلی بی‌قراری می‌کرد. بعدها هم سعی می‌کرد تا یاد شهید را در زندگی‌اش زنده نگاه‌دارد. پسر در تیم فرهنگی مسجد موسی‌ابن‌جعفر (ع) مسئول ستاد یادواره شهدای مسجد شده بود و همان‌جا با دوستانش قرار گذاشته بود تا هر کدام اسم یکی از شهدا را برای خودشان انتخاب کنند و با همان اسم یادگیر را صدا بزنند و به‌دلیل علاقه حمیدرضا به شهید مهدی باکری دوستانش او را با این نام خطاب می‌کردند. حمیدرضا در روزهایی که خیلی‌ها حتی اسمی از نیروهای جهادی شنیده بودند، جزو نیروهای جهادی شده بود و برای

کمک به مناطق روستاهای محروم می‌رفت و همیشه می‌گفت مادر تهران هستیم و نمی‌دانیم در مناطق محروم مردم چه مشکلاتی دارند. بسیاری از همین مردم که در روستا زندگی می‌کنند و ما از محصولاتشان استفاده می‌کنیم آرزوی سفر رفتن به مشهد را دارند. با همین دید بود که طی چندسال متوالی حدود ۵هزار نفر از افراد مستی که در مناطق محروم بودند و آرزوی زیارت امام‌زراع) داشتند به زیارت مشهد برد.

از جهاد در ایران و عراق تا شهادت در سوریه

مادر شهید؛ از خاطرات ماموریت‌های جهادی فرزندش می‌گوید: «حمیدرضا ماموریت خارج از کشور زیاد می‌رفت؛ عراق، پاکستان و لبنان. همین ماموریت‌ها باعث شده بود تا به زبان عربی کاملا مسلط شود و زبان محاوره‌ای لبنان و سوریه را کاملا یاد گرفته بود و در سفرهای زیارتی که می‌رفت به راحتی با زائران عرب‌زبان ارتباط برقرار می‌کرد. یک روز پیشم آمد و گفت که می‌خواهد به سوریه برود اما گفت که باید از شما و پدرم رضایت داشته باشم. گفتم: مادر تو آپسر کوچک داری، دلت می‌آید اینپا را تنها بگذاری و بروی؟ گفت: من باید از اسلام دفاع کنم تا آن دنیا پیش

حضرت زهرا(س) و حضرت زینب(س) شرمنده نباشم. من هم با تمام دل‌نگرانی‌هایی که داشتم از زیر قرآن ردش کردم و پشت سرش کاسه‌ای آب ریختم و سپردمش به خدا و زیر آب دعا خواندم تا هم بسرم عاقبت به‌خیر شود و هم بار دیگر قد و بالای رشید بسرم را ببینم اما خدا دعای عاقبت‌به‌خیری را زودتر از دعای دیگر مستجاب کرد؛ ۲۴روز بود به چندسال گذشته بود که…»

بغض گلوی مسادر را می‌گیرد، انگار همین الان خبر شهادت پسرش را در شبکه‌های اجتماعی دیده- «روز یکشنبه اول خبر شهادتش را در شبکه‌های اجتماعی دیدم، فامیل یکی یکی زنگ می‌زدند و از صحت و سقم خبر می‌پرسیدند، ما هم بلاتکلیف مانده بودیم، چرا که یکبار خبر شهادت حمیدرضا تکذیب می‌شد و می‌گفتند حمیدرضا مطرح شده یکبار خبر شهادتش تأیید می‌شد تا اینکه بالاخره روز پنجشنبه، خبر شهادت بسرم تأیید شد. ۴روز بلاتکلیفی، نگرانی و دلشوره مداوم برای ما به اندازه چندسال گذشته اما خدا را شاکرم که بالاخره بیکر بسرم به کشورمان بازگشت و من دوباره توانستم قدوبالای رشید بسرم را ببینم. به من گفته‌اند حمیدرضا هم‌زمان با اذان ظهر روز شهادت امام حسن عسکری (ع) در حالی که وضو گرفته بود تا نماز اول وقتش را بخواند در انرس اصابت ترکش به شاهرش گرد، مستحق خان طومان حلب سوریه به شهادت رسیدند. پیکرش بعد از شهادت ۳روز و ۳شب روی زمین افتاده بود چرا که منطقه‌ای که بیکر حمیدرضا در آن بود، دست داعش افتاده بود که سرانجام با کمک هم‌زمانش، پیکر او به میهن بازگشت.»

تلنگر

جایگاه نماز در زندگی شهدا

در بسیاری از وصیت‌نامه‌ها و خاطرات شهدا به اهمیت نماز و به‌ویژه نماز اول وقت اشاره شده است. در ادامه گریز کوتاهی به خاطرات و وصایای شهدا در این زمینه داریم.

نماز صیاد

سردار غلامحسین دربندی، از هم‌زمان شهیدبزرگوار علی صیاد شیرازی می‌گوید:

«در آسمان کردستان بودیم و سوار بر هلی‌کوپتر. دیدم ایشان مدام به ساعت‌شان نگاه می‌کند. علت را پرسیدم. گفت: موقع نماز است. همان لحظه

به خلبان اشاره کرد که همان جافرود بیاید تا نماز را در اول وقت بخوانیم. خلبان گفت: این منطقه زیاد امن نیست، اگر صلاح بدانید تا مقصد صبر کنیم. شهید صیاد گفت: اشکالی ندارد، ما باید همین‌جا نماز را بخوانیم. هلی‌کوپتر نشست. با آب مققمه‌ای که داشت، وضو گرفتیم و نماز ظهر را همگی به امامت ایشان اقامه کردیم.»

او‌ض‌اع آرام‌آرام رو به پهسود می‌رفت که ماجرای تعطیلی ورود به دنیای مجازی دوباره از سر گرفته شد. یک روز به‌خاطر آلودگی هوا، یک روز به‌خاطر سرما و ملاحظه مصرف گاز، یک روز لغزندگی خیابان‌ها و... همچنان این دور باطل ادامه دارد. حالا که مابه‌عنوان خانواده دانش‌آموزان و مسئولان مدارس کاری برای حل و مدیریت تعطیلی مدارس از دستمان برنمی‌آید جز نگاه و صبر و احتمالا حرص خوردن، بیابیم چه فرزندمان در حرم کنیم و برای ترمیم روابط اجتماعی‌شان کاری کنیم.

کتاب بخوانیم؛ کتاب‌هایی با موضوع دوست‌یابی، دوستی، چالش‌ها و خلاقیت‌های روابط اجتماعی و موضوعاتی از این دست برای فرزندان مان بخوانیم و تشویق‌شان کنیم بخوانند.

رابطه بسازیم؛ بچه‌ها را تشویق کنیم با دوستان و هم‌کلاسی‌هایشان در ارتباط باشند، حسی در حد تفنن و تعریف‌کردن روزمره‌هایشان، انیمیشن‌هایی که دیده‌اند، بازی‌هایی که کرده‌اند و کتاب‌هایی که خوانده‌اند. حواسمان باشد این تماس‌ها بیشتر حول موضوعاتی خارج از مدرسه باشد تا دوستی‌ها تقویت شوند نه فقط هم‌کلاسی بودن.

با معرفت باشیم؛ از فرزندان مان بخواهیم با معلم‌هایشان در تماس باشند حتی در حد پیام‌شکلی از طریق گوشی همراه والدین؛ به آنها بگویم معلم‌ها برای برگزاری کلاس‌های آنلاین چندتر زحمت می‌کشند و گوشزد کنیم آنها دلتنگ شما هستند. به این ترتیب ارتباط معلم و شاگردی در فضای فاصله و بی‌زنگی نمی‌شود و حتی در رشد تحصیلی دانش‌آموزان هم مؤثر خواهد بود.

نامید نباشیم؛ تا جایی که ممکن است ناراحتی و ناامیدی از این‌روزهای خاکستری را به فرزندان مان منتقل نکنیم. در عوض به آنها نویسند روزهای روشن و بیوفنده‌های خوب دوستی و بازی‌های هیجان‌انگیز جمعی در حیاط مدرسه یا بدهیم؛ اگر برایشان سخت است، نامید کردن بچه‌ها از فردا و فرداها هیچ سودی برایشان ندارد. برافروختن چراغ امید در دل این نسل، تنها راه روشنی است که می‌تواند پیش‌روی س‌رزمین‌مان باشد.

از طبیعت غافل نشویم؛ مادر طبیعت همیشه آرامش‌بخش‌ترین و مهربان‌ترین آغوش دنیاست. گاهی سر به کوه‌و در دشت‌بزنیم، آب ریختم و نامیدیم؛ هیچ‌کس به اندازه

آغوش ما باشیم؛ هیچ‌کس به اندازه دانش‌آموزان از این تعطیلی‌های مدام، آسیب روحی نمی‌بیند. بنابراین به آنها حق بدهیم و صحنای و سرکش و حوصله‌س‌ر رفته باشند و به کلاس‌های آنلاین و درس و مشق دل‌دهند. خوب است به جای سرکوفت‌زدن و شکستن کاسه و کوزه تعطیلی مدارس و کندی اینترنت، و سر بچه‌ها، با آنها مهدلی کنیم و بگویم که می‌فهمیم چقدر اذیت می‌شوند. بستنویم و درک کنیم حس‌های متناقضی را که دارند و حتی از بارگشت دوباره به مدرسه را از آنها بپذیریم. گاهی لازم است آنها را در آغوش بگیریم و نوازش کنیم و اجازه بدهیم مسغول کار بودیم. می‌خواستیم هر چه

هم‌بازی‌شان شویم حتی اگر به‌نظرمان فرزندان بزرگ شده‌است. گاهی لازم است هم‌صحبت‌شان شویم و جای خالی هم‌صحبتی، هم‌بازی بودن و حضور در فضای مدرسه را برایشان باز کنیم. در آن‌صورت با شوق بیشتری به درس و مشق روی می‌آورند. به قول استاد علی‌اکبر زین‌العابدین، مدرس، نویسنده و روانشناس، در این روزها اگر پدرها همین به بازی دارند بگذاریم بازی کنند تا لاف‌ل این حجم خشم در یک فضای آزاد رها شود. بگذاریم با هر چه می‌توانند خوش بگذرانند. بگذاریم با ما آشنیزی کنند. فیلم و انیمیشن ببینند. فعلا اوضاع همین است. پس بچه‌ای که راه چایی ندارد، سرزنش و تهدید و تحقیر نکنیم. بچه‌ها خودشان از خانه‌مانندن خسته‌اند. نهایتا هر کودک و نوجوانی راه خودش را درپس بازود خواهد یافت. پس فقط با خلوص بگویم: «حق با توست.» که بداند درکش می‌کنیم.

یادداشت
پروژه روحانیون
روزنامه‌نگار

حق با توست

وقتی سال تحصیلی ۱۴۰۱ آغاز شد و مدارس با کلی هیجان فعالیت عادی خود را پس از ۲سال تعطیلی به‌خاطر کرونا از سر گرفتند، مشکلی بزرگ که کمتر کسی به آن فکر می‌کرد روی خود را نشان داد. بسیاری از خانواده‌ها و مسئولان مدارس نگران افت تحصیلی بچه‌ها بودند، بسیاری نگران اخت‌نشدن کلاس اولی‌ها و کلاس دومی‌ها که هیچ‌وقت حضور در مدرسه را تجربه نکرده بودند، شدند و خبلی‌ها هم از بدعادت‌ی دانش‌آموزان برای آموزش در خانه و ارتباط نگرفتن دوباره با قوانین مدرسه می‌ترسیدند. همه این مسائل وجود داشت اما کمتر کسی به فکر ارتباط بچه‌ها با هم و حضور در فضایی بزرگ و پر تعداد، پس از حدود ۲سال قرنطینه اجباری و عدم حضور اجتماعی بود. این مشکل زمانی بیشتر عیان‌شد که بچه‌ها در زنگ‌های تفریح به جای بازی با هم رسماً می‌چنگیدند و در کلاس‌ها با کوچک‌ترین تنشی آماده بودند یکدیگر را حسیلی کتک بزنند.

شوک بزرگی برای خانواده‌ها و مسئولان مدرسه بود؛ بچه‌ها تعامل با هم را فراموش کرده بودند. نمی‌توانستند با هم گفت‌وگو کنند حتی در حد چند جمله ساده؛ کوچک‌ترین مسائل اسباب‌تنش و دعوا را فراهم می‌کرد و بیشتر دعوها منجر به کتک‌کاری و واکنش‌های بدنی می‌شد.

دوستی‌ها فراموش شده بودند و حتی دوست‌یابی هم معضلی شده بود برای خودش. آنقدر که بیشتر مسئولان مدارس توجه به افت تحصیلی و پذیرش قوانین مدرسه را به گام دوم موکل کردند و بیشتر روی رفتار دانش‌آموزان و ایجاد تعادل و مدیریت دعواهای بچه‌ها متمرکز شدند.

اوضاع آرام‌آرام رو به پهسود می‌رفت که ماجرای تعطیلی ورود به دنیای مجازی دوباره از سر گرفته شد. یک روز به‌خاطر آلودگی هوا، یک روز به‌خاطر سرما و ملاحظه مصرف گاز، یک روز لغزندگی خیابان‌ها و... همچنان این دور باطل ادامه دارد. حالا که مابه‌عنوان خانواده دانش‌آموزان و مسئولان مدارس کاری برای حل و مدیریت تعطیلی مدارس از دستمان برنمی‌آید جز نگاه و صبر و احتمالا حرص خوردن، بیابیم چه فرزندمان در حرم کنیم و برای ترمیم روابط اجتماعی‌شان کاری کنیم.

کتاب بخوانیم؛ کتاب‌هایی با موضوع دوست‌یابی، دوستی، چالش‌ها و خلاقیت‌های روابط اجتماعی و موضوعاتی از این دست برای فرزندان مان بخوانیم و تشویق‌شان کنیم بخوانند.

رابطه بسازیم؛ بچه‌ها را تشویق کنیم با دوستان و هم‌کلاسی‌هایشان در ارتباط باشند، حسی در حد تفنن و تعریف‌کردن روزمره‌هایشان، انیمیشن‌هایی که دیده‌اند، بازی‌هایی که کرده‌اند و کتاب‌هایی که خوانده‌اند. حواسمان باشد این تماس‌ها بیشتر حول موضوعاتی خارج از مدرسه باشد تا دوستی‌ها تقویت شوند نه فقط هم‌کلاسی بودن.

با معرفت باشیم؛ از فرزندان مان بخواهیم با معلم‌هایشان در تماس باشند حتی در حد پیام‌شکلی از طریق گوشی همراه والدین؛ به آنها بگویم معلم‌ها برای برگزاری کلاس‌های آنلاین چندتر زحمت می‌کشند و گوشزد کنیم آنها دلتنگ شما هستند. به این ترتیب ارتباط معلم و شاگردی در فضای فاصله و بی‌زنگی نمی‌شود و حتی در رشد تحصیلی دانش‌آموزان هم مؤثر خواهد بود.

نامید نباشیم؛ تا جایی که ممکن است ناراحتی و ناامیدی از این‌روزهای خاکستری را به فرزندان مان منتقل نکنیم. در عوض به آنها نویسند روزهای روشن و بیوفنده‌های خوب دوستی و بازی‌های هیجان‌انگیز جمعی در حیاط مدرسه یا بدهیم؛ اگر برایشان سخت است، نامید کردن بچه‌ها از فردا و فرداها هیچ سودی برایشان ندارد. برافروختن چراغ امید در دل این نسل، تنها راه روشنی است که می‌تواند پیش‌روی س‌رزمین‌مان باشد.

از طبیعت غافل نشویم؛ مادر طبیعت همیشه آرامش‌بخش‌ترین و مهربان‌ترین آغوش دنیاست. گاهی سر به کوه‌و در دشت‌بزنیم، آب ریختم و نامیدیم؛ هیچ‌کس به اندازه دانش‌آموزان از این تعطیلی‌های مدام، آسیب روحی نمی‌بیند. بنابراین به آنها حق بدهیم و صحنای و سرکش و حوصله‌س‌ر رفته باشند و به کلاس‌های آنلاین و درس و مشق دل‌دهند. خوب است به جای سرکوفت‌زدن و شکستن کاسه و کوزه تعطیلی مدارس و کندی اینترنت، و سر بچه‌ها، با آنها مهدلی کنیم و بگویم که می‌فهمیم چقدر اذیت می‌شوند. بستنویم و درک کنیم حس‌های متناقضی را که دارند و حتی از بارگشت دوباره به مدرسه را از آنها بپذیریم. گاهی لازم است آنها را در آغوش بگیریم و نوازش کنیم و اجازه بدهیم مسغول کار بودیم. می‌خواستیم هر چه هم‌بازی‌شان شویم حتی اگر به‌نظرمان فرزندان بزرگ شده‌است. گاهی لازم است هم‌صحبت‌شان شویم و جای خالی هم‌صحبتی، هم‌بازی بودن و حضور در فضای مدرسه را برایشان باز کنیم. در آن‌صورت با شوق بیشتری به درس و مشق روی می‌آورند. به قول استاد علی‌اکبر زین‌العابدین، مدرس، نویسنده و روانشناس، در این روزها اگر پدرها همین به بازی دارند بگذاریم بازی کنند تا لاف‌ل این حجم خشم در یک فضای آزاد رها شود. بگذاریم با هر چه می‌توانند خوش بگذرانند. بگذاریم با ما آشنیزی کنند. فیلم و انیمیشن ببینند. فعلا اوضاع همین است. پس بچه‌ای که راه چایی ندارد، سرزنش و تهدید و تحقیر نکنیم. بچه‌ها خودشان از خانه‌مانندن خسته‌اند. نهایتا هر کودک و نوجوانی راه خودش را درپس بازود خواهد یافت. پس فقط با خلوص بگویم: «حق با توست.» که بداند درکش می‌کنیم.